



پس از شهریور ۴۰ و فرا ردیکتا تور، مبارزه‌ی توده‌ها برای تحقق خواسته‌های دموکراتیک و ضداستبدانی کم‌کم اوج گرفت. نیروهای مترقی سوسیالیست‌ها حتی در زمان دیکتاتوری رضا خان نیز تن به سکوت ندادند و بودند و در جونسیتا آزاد بعد از شهریور ۴۰، نیروهای واپس‌گرا، کم‌کم پس از سال‌های طولانی "تقیه" و سکوت مطلق (بغیر از مدرس) (۶۰) جان تازه‌ای یافتند. آقای خمینی، کتاب فوق‌ارتجاعی "کشف‌الاسرار" را نوشت و نظریات شیخ فضل‌الله‌نوری را تنظیم و تدوین کرد. (۶۱) کمی بعد (در ۱۳۲۴)، جمعیت فدائیان اسلام توسط نواب صفوی و سه تن از همفکرانش بوجود آمد. این

رویدادهای کوچک وحاشیه‌ای، که ما امروز با طر جریا نسات کنونی جا معه، به آنها توجه میکنیم در آن ایا مبحثی بهی قطره‌ی نا چیزی بود در مقابل دریای توفنده و پیشرونده‌ی مبارزات توده‌ها ...

در مهر ماه ۲۰، حزب توده، پس از فرا ردیکتا تورو رهایی شاگردان خلف و نا خلف ارانی از زندان، تشکیل شد و کم کم در سراسر کشور، به استثنای خوزستان (۶۲)، به سازماندهی توده‌ها پرداخت.

در سال ۲۲، دولت ایران مخفیانه برای دادن امتیاز نفت شمال به آمریکا، با این کشور وارد مذاکره شد. دکتر رادمنش، نماینده‌ی فراکسیون حزب توده در مجلس، در ۱۹ مرداد ۲۳، این مذاکرات و قول و قرارها را در مجلس شورای ملی افشاء کرد و گفت:

" بنده و رفقایم با دادن امتیازات به دولتهای خارجی بطور کلی مخالفیم. هما بطوریکه مملکت ایران توانست راه آهن خود را خودش احداث کند، بنده یقین دارم که با کمک مردم و سرمایه‌ی داخلی ما میتوانیم تمام منابع و ثروت این کشور را استخراج کنیم و شاید بتوانیم بموضوع بدبختی این مملکت بهبود دهیم."

دو سه ماه بعد، وقتی که تقاضای امتیاز نفت شمال از طرف استالین پیش آمد، همین دکتر رادمنش سخنان پرسوز و گداز خود را در مورد " بدبختی این مملکت " و به ویژه مخالفت با " دادن امتیازات به دولتهای خارجی بطور کلی " فراموش کرد. وقتی این تناقض از طرف دکتر مصدق به او تذکر داده شد، با کمال شهامت جواب داد:

"...من گفتم که عقیده دارم که تمام منافع
ثروت ایران باید بدست ایرانی استخراج شود
و در این جمله اسم نفت را نیاوردم." (کتاب
سیاست موازنه‌ی منفی در مجلس چهاردهم،
صفحه ۲۰۴، تاکید زماست)

در همان ایام، این تز ضد ملی و ضد کمونیستی حزب‌ناوا بسته
و ضد امپریالیست " (در واقع از همان آغاز خائن) یعنی
حزب توده انتشار یافت :

" ما بهمان ترتیب که برای انگلستان در
ایران منافع قائلیم و بر علیه این منافع
صحبت نمیکنیم باید معترف باشیم که شوروی هم
در ایران منافع جدی دارد. باید با این حقیقت
پی برد که مناطق شمالی ایران در حکم حریم
امنیت شوروی است... و عقیده‌ی دسته‌ای که
من در آن هستم ((حزب توده)) اینست که دولت
باید بغوری برای دادن امتیاز نفت شمال به
روسها و نفت جنوب به کمپانیهای انگلیسی و
امریکائی وارد مذاکره شود."

("مسئله‌ی نفت"، احسان طبری، مردم برای

روشنفکران، شماره‌ی ۱۲ - ۲۳/۸/۱۹)

کشمکش امتیاز نفت در مجلس چهاردهم با لاگرفت، دکتر مصدق
با حمایت همگانی توده‌ها، از زندان هرگونه امتیاز به
دولتهای خارجی دفاع میکرد و بالاخره در آذر ۲۳، پیشنهادی
در این زمینه به مجلس ارائه داد که پس از جرح و بحثهای
فراوان در مجلس بتصویب رسید. در آن زمان که نیروهای
انگلیس و آمریکا و شوروی در ایران مستقر بودند بحث

درباره‌ی ملی کردن نفت در سراسر کشور، بیهوده بود. دلیل مخالفت‌های وابستگان به سیاست شوروی و موافق‌های اکثریت سرسپرده‌ی سیاست انگلیس در مجلس هر چه بوده و با هر محاسبه‌ای که صورت گرفته باشد حقیقت اینست که تصویب طرح دکتر مصدق در آن ایام یک گام به جلو بود و مقدمه‌ای برای ملی کردن صنعت نفت در سالهای بعد، اشتباهات عظیم و فاجعه‌آمیز دکتر مصدق در اوایل حکومت خود به ویژه قبل از کودتای ۲۸ مرداد، چیزی نیست که بتوان از آن گذشت و ما در جای دیگر بموقع خود، به این اشتباهات عظیم (که از خلصت طبقاتی او و همراهانش سرچشمه میگرفت) خواهیم پرداخت ولی در اینجا باید بگوئیم که سرسختی دکتر مصدق در مجلس چهاردهم در تصویب رساندن آن طرح، از صفحیات درخشان کارنامه‌ی سیاسی او بشمار میرود.

در ۱۳ اسفند ۲۳، مصدق بهنگام بررسی پرونده‌ی دزدیهای سهیلی و تدیین و ماست مالی شدن این پرونده در مجلس، با گفتن: " اینجا مجلس نیست، دزدگاه است"، از مجلس بیرون آمد.

در ۱۵ اسفند، دانشجویان دانشگاه تهران در حمایت از مصدق به تظاهرات خیابانی دست زدند. بازاریان بازار را تعطیل کردند. مردم تهران به دانشجویان پیوستند و بطرف خانه‌ی مصدق راه افتادند. مردم مصدق را به بروی دوش گرفتند و بطرف مجلس حرکت کردند. در میدان بهارستان نظامیان به طرف مردم تیراندازی کردند، یک دانشجوی کشته شد و تعدادی زخمی شدند ولی با اینهمه موفق شدند که مصدق را به مجلس برسانند.

در سال ۲۴، کارگران و دهقانان و پیشه‌وران و

روشنفکران با هیأت حاکمه به جدال برخاستند. اتحادیه‌های کارگری در اکثر نقاط کشور گسترش یافت. آغا زکراعات کارگری شهرهای صنعتی نظیر تهران و اصفهان و بعضی از شهرهای مازندران بود. جنبش دهقانی در گیلان و آذربایجان و بسیاری از استانهای کشور منضج گرفت. دانشجویان از مبارزات ضد استعماری و دموکراتیک توده‌ها حمایت میکردند. روزنامه‌هایی که در آن جونسبت آزاد منتشر میشد به ارتقاء آگاهی توده‌های ایرانی میدادند. درسایه‌ی این مبارزات، دکتر مصدق که در آغا زکراعات چهاردهم در مجلس تقریباً به تنهایی مبارزه میکرد (با توجه به لگدپرانیهایی گاه و بیگاه فراکسیون حزب توده)، در پایان این دوره توانست یک جمع سیاسی نفوذی را بدور خود جمع کند.

مبارزات ضد فئودالی و دموکراتیک آذربایجان و کردستان با ابعاد گسترده و شگفت‌آور خود، هیأت حاکمه را به وحشت انداخت. اگر اشتباهات رهبری این جنبش‌ها و خنجر ز پشت زدنهای استالین نبود، میرفت که نه تنها در آذربایجان و کردستان بلکه در سرتاسر کشور، بساط هیسات حاکمهی منغور و فاسد و حاکمان امپریالیست آنها درهم بریزد.

در بهمن ۲۴، قوام السلطنه، سرسپردهی منغور امپریالیسم انگلیس به نخست‌وزیری رسید. و مورد حمایت شدید شوروی و حزب توده قرار گرفت.

سال ۲۵، سال اعطای آزادی فعالیت‌های سیاسی به حزب توده از طرف قوام (و یا بقول روزنامه‌ی "رهبر" ارگان حزب توده: "جناب اشرف قوام السلطنه")، سال به وزارت رسیدن رهبران حزب توده، سال کلاه گذاشتن قوام

بسر "آموزگار کبیر پرولتاریای جهان، رفیق استالین" در وعده به اعطای امتیاز نفت شمال به شوروی، سال سرکوب خونین جنبشهای دموکراتیک آذربایجان و کردستان و کشتاردهها هزارتن از زحمتکشان ترک و کرد، به یمن زدوبندهای داخلی وجهانی رفیق استالین!

پس از شکست این جنبشها، قوام السلطنه، حساب خوش رقصی های حزب توده را نیز کف دستش گذاشت. حملات وحشیانه ی قوام به مطبوعات، سازمانها و افراد مترقی تشدید یافت، و قتی که خیال قوام از آذربایجان راحت شد، پس از یک فترت ۱۴ ماهه، خود را برای انتخابات دوره ی پانزدهم آماده کرد. در آستانه ی این انتخابات، حزب دموکرات ایران را با عجله تشکیل داد. قوام میخواست که حزب اکثریت مجلس را بدست آورد و قرار داد الحاقی گس گلشائیان را بتصویب برساند. دکتر مصدق با حمایت مردم علیه انتخابات ساختگی قوام دست به افشاگری زد که از جمله سخنرانی او، قبل از انتخابات، در مقابل چند هزارتن در صحن مسجد شاه بود. این افشاگریها و نیز سابقه ی مبارزات او در مجلس چهاردهم سبب شد که از انتخاب مجدد نماینده ی اول تهران در دوره ی پیش جلوگیری بعمل آید ولی با اینحال، اقلیتی به مجلس راه یافت. این مجلس که عمده ترین وظیفه اش تصویب قرار داد الحاقی گس گلشائیان بود، بخاطر مبارزات سرسختانه ی نمایندگان اقلیت به پشتگرمی افکار عمومی و عناصر ملی و تضادهای شدید امریکا و انگلیس (که عده ای از نمایندگان مجلس را تحت تاثیر خود داشت)، در اینکار توفیق نیافت. و آخرین جلسه ی مجلس پانزدهم در نیمه شب ۲۸/۵/۶۰، بسا

نطق طولانی حسن مکی (براساس اسناد و مدارکی که مهندس حسینی در اختیارش قرار داده بود)، بدون اخذ نتیجه‌ی موردنظر امپریا لیسم انگلیس، خاتمه یافت. قبل از پرداختن به انتخابات مجلس شانزدهم، دو

واقعه‌ی مهم و بهم مرتبط قابل ذکر است:

(۱) سوء قصد به شاه در ۱۵ بهمن ۲۷. دربخش قبل دیدیم که این سوء قصد، توطئه‌ی مشترک سپهبد رزم آرا و باندمخفی تروریستی کامبخش - کیا نوری بود. بدنبال این سوء قصد حزب توده غیرقانونی اعلام شد. مراکز آن مورد حمله قرار گرفت، رهبران و اعضای آن دستگیر و سرکوب شدند. آیت الله کاشانی، روحانی بانفوذ و مخالف سرسخت انگلیس و یادی داخلی آن، به بهانه‌ی دروغین شرکت در ایمن سوء قصد، با توطئه‌ی هژیرورزم آرا، همان شب به فلک الافلاک فرستاده شد و چند روز بعد، به لبنان تبعید گردید.

(۲) بدنبال اختناق‌ی که بعد از سوء قصد به شاه وجود آمد مجلس موسسان - در زیر سر نیزه‌ی حکومت نظامی - به منظور ایجاد تغییراتی در پاره‌ای از اصول قانون اساسی سابق، تشکیل یافت. از جمله‌ی این اصول اصل ۴۸ بود که بدینگونه تغییر یافت:

" اعلی حضرت همایون شاهنشاهی میتواند هر یک

از مجلس شورا و سنا را جداگانه و یا هر دو مجلس

را در آن واحد، منحل کند. "

این دو واقعه، مقدمه‌ای بود برای تصویب قرارداد الحاقی گس - گلشائیان در مجلس شانزدهم. امپریا لیسم انگلیس و عمال داخلی آن تصور میکردند آن بلائی که در مجلس سر قرارداد الحاقی آمد با وجود مترسک اصل ۴۸ جدید،

منتفی خواهد بود.

دکتر منوچهر اقبال، وزیر کشور، قبل از انتخابات دوره‌ی شانزدهم، طی یک مصاحبه‌ی مطبوعاتی اعلام کرده بود که:

" در ادوار سابق به عناوین مختلف کرسی‌های

وکالت خرید و فروش می‌شد ولی در زمان من نه

از کسی پول گرفته شده و نه خواهد شد."

اوبه "نا موس" ما درس سوگند "خورده بود که انتخابات آزاد است. با اینحال، انتخابات دوره‌ی شانزدهم که میبایست سرنوشت قرارداد الحاقی را تعیین کند نمیتوانست آزاد باشد و در واقع، یکی از رسواترین انتخابات ادوار مجلس بود. این انتخابات مورد اعتراض شدید مردم در سرتاسر کشور قرار گرفت. در تهران دکتر مصدق رهبری مخالفت با تقلبات انتخاباتی را بر عهده گرفت. او عده‌ای از روزنامه‌نگاران و مخالفان سیاست استعماری انگلیس را در خانه‌اش جمع کرد. در این جلسه تصمیم گرفته شد که در روز جمعه ۲۲ مهر ۲۸، بعنوان اعتراض به انتخابات و درخواست ابطال آن در دربار متحصن شوند. دکتر مصدق طی اعلامیه‌ای خطاب به مردم نوشت: "ای مردم در آنجا ما را تنها و بی کس نگذارید." سرتیپ صفاری، رئیس شهربانی وقت، اعلامیه‌ای صادر کرد و هر نوع تجمع مردم را ممنوع اعلام داشت. با این حال، توده‌ها استقبال پرشوری از فراخوان دکتر مصدق بعمل آوردند. نظربا اینکه آنهمه جمعیت نمیتوانست در دربار متحصن شود، ۲۰ نفر برای این امر انتخاب شدند، بقیه، درخیا‌ب‌های اطراف متحصن شدند. منطقه توسط نیروهای ارتشی محاصره شد و

ارتباط متحصنین با خارج حتی برای دریافت آذوقه، قطع گردید.

همان ۲۰ نفر انتخاب شده برای تحصن، در تاریخ ۲۸/۸/۱، عضو موسس جبهه‌ی ملی شدند. وجبهه ملی در این روز رسماً اعلام موجودیت کرد و چهار رتن از آن افراد، ما مور نوشتن اساسنامه و آئین نامه‌ی جبهه‌ی ملی شدند. و متن اساسنامه‌ی ۶ ماده‌ای و آئین نامه‌ی سه ماده‌ای در شماره ۲۷۳ روزنامه‌ی ستاره به تاریخ ۲۹/۴/۱۰ بچاپ رسید. (۶۳). علیرغم تقلبات رسوای انتخابات شانزدهم در تهران و سایر نقاط کشور، دکتر مصدق و چند تن از کاندیداهای جبهه ملی برای اشرحات پرشور و گسترده‌ی مردم به مجلس راه یافتند. در اینجا برای اینکه پوچ و مسخره بودن نقش مثبت ترور و ترور در ابطال انتخابات و در نتیجه‌ی انتخابات بعدی تهران و سایر خزعبلاتی که در این روزها در این زمینه عنوان میشود، روشن گردد ارا‌ئی چند نمونه از نتایج انتخابات و تذکراتی چند لازمست:

در تاریخ ۲۸/۸/۸، شش تن از حائزین اکثریت تهران عبارت بودند از:

- ۱ - دکتر مصدق
- ۲ - دکتر بقایی
- ۳ - حسین مکی
- ۴ - حائری زاده
- ۵ - سید ابوالقاسم کاشانی
- ۶ - دکتر متین دفتری

در ۲۸/۸/۱۳، هژیر وزیر دربار، در مسجد سپهسالار توسط فدائیان اسلام بقتل میرسد.

اولین نتیجه‌ی (منفی) این ترور، اعلام حکومت نظامی در ۲۸/۸/۱۴، ایجاد جو فشار و اختناق، توقیف دکتر بقایی، مکی، حائری زاده و تنی چند از دیگر رهبران

آن زمان جبهه ملی و فرستادن دکتر مصدق برای مدتی به احمدآباد بود.

دومین نتیجه (منفی) این ترور، در نتیجه‌ی شمارش آراء در ۲۸/۸/۱۷ (چهار روز پس از ترور هژیر) منعکس است: نه فقط مکی و حائری زاده، بلکه همچنین آیت الله کاشانی نیز در میان شش تن اولیه‌ی حائزین اکثریت دیده نمی‌شوند:

۱ - دکتر مصدق ۲ - محمد صادق طباطبائی ۳ - حسام‌الدین دولت‌آبادی ۴ - جواد مسعودی ۵ - دکتر بقایی ۶ - جمال‌امامی

حتی نتایج شمارش آراء در روز ۲۸/۸/۱۸، از این هم بدتر می‌شود:

۱ - محمد صادق طباطبائی ۲ - دولت‌آبادی ۳ - دکتر مصدق ۴ - جواد مسعودی ۵ - جمال‌امامی ۶ - دکتر بقایی

در همین روز ۲۸/۸/۱۸، سیدحسین‌امامی، قاتل هژیر عجلانه (۶ روز پس از دستگیری)، اعدام می‌شود. (۶۴) اثرات منفی ترور هژیر در جامعه، بدنبال اعتراضات شدید مردم خنثی می‌شود و حتی این حرکات اعتراضی گسترده‌ی توده‌ها و افشاء تقلبات رسوای انتخاباتی توسط روزنامه‌های آزادیخواه آنچنان اوج می‌گیرد که دولت چاره‌ای جز ابطال انتخابات تهران در ۲۸/۸/۱۹ نمی‌بیند. و بدینگونه مبارزه‌ای که برای تأمین آزادی انتخابات با پشتیبانی افکار عمومی شروع شده بود در تهران بنفع جبهه ملی پایان می‌یابد.

۲۴ آبان، شاه به آمریکا رفت و این سفر قریب ۵۰ روز

بطول آنجا می‌د.

۱۵ بهمن، دولت اعلام کرد که مجلس شورای ملی و سنا (بدون حضور نمایندگان تهران) در روز ۲۰ بهمن، افتتاح خواهد شد.

۱۷ بهمن، دکتر مصدق در میتینگ عظیمی در میدان بهارستان، ضمن افشای تقلبات پیشمارد در انتخابات مجلس شانزدهم (که فقط انتخابات تهران قبلاً باطل شده بود)، به افتتاح مجلس بدون حضور نمایندگان تهران، اعتراض کرد.

در فروردین ۲۹، نتایج قطعی انتخابات تهران اعلام شد و هشت تن از کاندیداهای مورد حمایت جبهه ملی (مصدق بقایی، مکی، حائری زاده، کاشانی، شایگان، نریمان و صالح) به مجلس راه یافتند. و این موفقیت نسبی، منحصر در سایه حمایت گسترده و پر شور مردم بدست آمد و ترور هژیر، کوچکترین اثر مثبتی در آن نداشت.

نکته‌ی جالب اینکه پنج نفر اول حائزین اکثریت در نتایج اعلام شده در ۲۸/۸/۲۸ (قبل از ترور هژیر) و در نتایج قطعی انتخابات در ۲۹/۱/۲۲، دقیقاً همان افراد و به همان ترتیب می‌باشند:

- ۱- دکتر مصدق ۲- دکتر بقایی ۳- حسین مکی
 - ۴- حائری زاده ۵- سید ابوالقاسم کاشانی
- علیرغم دروغهای بی‌شمارانه و ادعاهای ابلهانه‌ی پیشماری که این روزها عنوان می‌شود (و ما چند نمونه از آنها را از قول عبداللہ کرباسچیان، حاج مهدی عراقی، نویسنده کتاب "شهید نواب صفوی" و مقدمه‌ی کتاب "برنامه‌ی انقلابی فدائیان اسلام"، در صفحات قبل نقل

کرده ایم)، و با توجه به آنچه گذشت، خلاصه کنیم:

(۱) ترور هژیر توسط فدائیان اسلام فقط در رابطه با دشمنی خونین و قدیمی آیت الله کاشانی با انگلیسی ها و سرسپردگان آنها نظیر هژیر، رزم آرا، قوام السلطنه و غیره قابل تبیین است و نه در هیچ رابطه دیگری (در بخش قبل در این زمینه بیشتر سخن گفته ایم).

(۲) ترور هژیر نه تنها هیچگونه تاثیر اجتماعی مثبت نداشت بلکه با ایجاد جوشا و خوفشان و با اعلام حکومت نظامی بدنبال آن، بطوریکه دیده ایم اثر منفی هم باقی گذاشت بنحوی که پس از ترور، حتی نام آیت الله کاشانی از لیست حائزین اکثریت حذف شد، ابطال انتخابات تهران نه بدلیل ترور هژیر بلکه بخاطر اعتراضات شدید و گسترده ای توده ها صورت گرفت (۶۵). و یکبار دیگر، این حکم کمونیستی به اثبات رسید که نه ترور شخصیتها بلکه حرکات توده ای میتوانند سیرجریانها را تغییر دهد.

(۳) انتخابات مجدد تهران قریب ۶ ماه پس از ترور هژیر انجام شد و در این فاصله، وقایع بسیاری رخ داد و مبارزه ای توده ها برای تأمین آزادی انتخابات، در این فاصله هر لحظه اوج گرفت. موفقیت نسبی کاندیداهای جبهه ملی در مجلس شانزدهم در انتخابات تهران چه ربطی دارد به یک ترورش ماه قبل آن؟

(۴) جریاناتی که به موفقیت نسبی جبهه ملی در مجلس شانزدهم در انتخابات تهران منجر شد، بطوریکه دیده ایم، از مبارزات توده ها از شهریور ۲۰ تا فروردین ۲۹ و نیز از مبارزات نمایندگان اقلیت ادوار چهارده و پانزده سرچشمه گرفته است. هماکنون ریشه های قیام بهمن ماه

۵۷ را باید در مبارزات ضد امپریالیستی و دموکراتیک توده‌ها در طی یکصد سال اخیر جستجو کرد، بنا بر این، سرآغاز موفقیت جبهه ملی در مجلس شانزدهم را ۲۸/۸/۱۳ (روز ترور هژیر)، دانستن همان قدر مسخره است که امروز سرآغاز بهمن ماه ۵۷ را ۱۵ خرداد ۴۲ دانستن.

(۵) از ادعاهای مضحک در رابطه‌ی ترور هژیر —————
"رهایی" مصدق و یارانش "از شکست انتخاباتی دوره‌ی شانزدهم" و انتخاب آنها "به کمک فدائیان اسلام" و خزعبلات مشابه که بگذریم، این ترور در انتخاب آیت الله کاشانی به نمایندگی مجلس نیز کوچکترین تأثیری نداشت. دیده‌ایم که در نتایج انتخابات ۲۸/۸/۸ (قبل از ترور هژیر)، آیت الله کاشانی نفر پنجم ————— بود و در انتخابات ۲۹/۱/۲۲ نیز همچنان نفر پنجم باقی ماند. نه بالاتر رفت و نه پایین تر آمد.

(۶) بدون اینکه بخواهیم سوابق مبارزات آیت الله کاشانی و نفوذ او در آن زمان در بین مردم را کم اهمیت جلوه دهیم ولی حقیقت اینست که آیت الله کاشانی در لیست کاندیداهای مورد حمایت جبهه ملی برهبری دکتر مصدق به نمایندگی انتخاب شد، و نه دکتر مصدق و دیگران در لیست آیت الله کاشانی و فدائیان اسلام!

(۷) ترور هژیر کوچکترین کمکی به پایان تبعید آیت الله کاشانی نکرد (آیت الله در تاریخ ۲۹/۳/۲۵ یعنی قریب ۸ ماه پس از این ترور به تهران بازگشت).

(۸) انتخاب آیت الله کاشانی بعنوان نمایندگی مجلس، تنها دلیل پایان تبعید ۱۸ ماهه‌ی او نبود. آیت الله کاشانی در دوره‌ی چهاردهم بعنوان نماینده‌ی

چهارم تهران انتخاب شده بود (زمانیکه دربار زدا شست انگلیسی ها بود) ولی دولت سهیلی از اعلام آن خودداری کرد و آن انتخاب به نما یندگی، برخلاف دوره ی شاه نهم، موجب رهایی او از زندان نگردید، چرا ؟ به دو دلیل :

اولا - سالهای ۲۹ - ۲۸ با سالهای ۲۳ - ۲۲، شفا و فاش داشت : ارتقاء سطح آگاهی توده ها و حضور فعال و پرشور در صحنه ی مبارزات سیاسی و نیز وجود اقلیتی نسبتا قوی و موثر در مجلس شاه نهم به هیات ها که اجازه نمیداد که مانند دوره ی چهاردهم نما یندگی آیت الله کا شانی را نادیده بگیرد .

ثانیا - (این دلیل دوم را از انتشارات اسلامی و طرفدار روحانیت میاوریم که جای بحث و تردید نداشته باشد) :

" در اینجا نظریه ای هست که از زبان یکی از سفرا در تهران شنیدم و این نظریه "سر" مربوط میشود به برگشت آیت الله کا شانی از لبنان . سفیری گفت : مقامات سفارت آمریکا در تهران دخالت نمودند تا اینکه شاه با بازگشت آیت الله موافقت کند و این مقامات بودند که از نتایج فعالیت حزب توده نگران بودند، در نتیجه متوسل شدند به احساسات مذهبی و اعتقادی مردم، در عین حال مردنیرومند مذهب و سیاست و دشمن کمونیسم، آیت الله کا شانی بود، بدین سبب سفارت آمریکا رسماً به شاه توصیه نمود تا با بازگشت آیت الله موافقت نماید!" (۶۶)

در اردیبهشت ۲۹، علی منصور، نخست وزیر وقت، تلگراف

زیرا به لبنان ، به تبعیدگاه آیت الله کاشانی فرستاد :
 " جناب حجت الاسلام آیت الله کاشانی دامت
 برکاتہ . چون مدت مسافرت جناب مستطاب عالی
 طولانی شده است اکنون مرا تب عطوفت و ملاطفت
 اعلی حضرت ہمایون شاہنشاہی را ابلاغ وبسا
 تجدید ارا دت خود ، مرا جعت جناب عالی را
 انتظار و التماس دعا دارم .
 نخست وزیر - علی منصور " (۶۷)

(۶)

گرفتم اینکه دیک شد گشاده سر کجاست شرم گربه و حیای او

دروغ بافی ها ، مسح بدیهی ترین واقعیت های تاریخی و وارونه نویسی در جمهوری اسلامی ، ماجرای ترور کسروی توسط فدائیان اسلام و رابطی آن با کتاب " کشف الاسرار " آیت الله خمینی ، وابستگی فدائیان اسلام به آیت الله کاشانی و فرمانبرداری از او در سال های ۳۰ - ۱۳۲۵ و آغاز اختلافات آنها پس از روی کار آمدن دکتر مصدق ، ریشه های واقعی اختلافات فدائیان اسلام و آیت الله کاشانی را در بخش های قبل ، مورد بررسی قرار داده ایم .

این سلسله مقالات ، در دو بخش قبل ، به ترور هژیر و موضوع ابطال انتخابات دوره شانزدهم تهران و موفقیت نسبی کاندیداهای جبهه ملی در آن اختصاص یافت ، در آنجا ، پس از ارائه مشتی از خروارها لاطافات متداول امروزی (نظیر : " مبارزات علی قوام السلطنه و علیسه هژیر ... همه اش مبارزاتی بود کدبچه مسلما نه داشتند و یا : دکتر مصدق و یارانش " بقیمت جانبازی دلاورانه ...

شهید بزرگوار سید حسین امامی، از شکست انتخاباتی دوره‌ی شانزدهم رهایی و به مجلس راه یافتند و غیره). کوشیدیم قبل از رسیدن به این پاسخ مشخص که ترورهای کور (از جمله ترور هژیر)، در جریان تحولات اجتماعی و مبارزات توده‌ها، کمترین تأثیری ندارند گوشه‌هایی از مبارزات توده‌ها و عناصرترقی در مقطع سالهای ۲۸ - ۲۰ و تلاشهای نمایندگان اقلیت دوره‌های چهاردهم و پانزدهم را مرور کنیم تا روشن شود که ابطال انتخابات تهران و موفقیت نسبی کاندیداهای جبهه‌ی ملی در انتخابات مجدد تهران را منحصر باین مبارزات جستجو کرد، نه در تروریک مهره‌ی امپریالیسم. با بررسی چگونگی انتخابات دوره‌ی شانزدهم و علل واقعی ابطال آن در تهران، بطور اخص نیز دیده‌ایم که ترور هژیر کوچکترین تأثیر مثبتی در نتایج انتخابات بعدی تهران و حتی در انتخاب آیت‌الله کاشانی به نمایندگی مجلس و یا در بازگشت او از تبعید لبنان نداشته‌است. و بدیگر سخن، توفانی که در زمینه‌ی ترور هژیر و نیز در مورد ترور رزم‌آرا (که در این بخش مورد بررسی قرار میدهم)، در جمهوری اسلامی بر اه انداخته‌اند بیشتر به توفان دریکی لیوان آب شبا هت دارد.

عبدالله کرباسچیان - رهبر چماقداران و جاقوکشان "گار دجهاد مقدس" در کودتای ۲۸ مرداد، پادوی سرلشگر زاهدی، مزدور ساواک و مدیر جریده‌ی شریفه‌ی نبرد ملت (نخستین روزنامه انقلابی اسلامی ایران) - در سرمقاله‌ای تحت عنوان: "قیام مسلحانه‌ی فدائیان اسلام نفست را ملی کرد، نه بازیگران سیاسی!" چنین می‌فرماید: "... کیست که نداند قبل از قیام دلیرانه‌ی

فدائیان اسلام علیه دربار رزم آرا (ملی شدن
 نفت) مانند (سقوط رژیم) برای همه خواب
 و خیال و تصویری بیش نبود. و این گلوله‌های
 فدائی جانبار، غیور و فداکاران اسلام، حضرت
 استاد خلیل طهماسبی بود که اول نفت را ملی
 کرد و سپس به لرزانک های مصروع و غش وضعفیی
 میدان خود نمائی، عوام فریبی، ریاکاری، ...
 داد."

(نبرد ملت ، ۱۲ خرداد ۵۸)

در بخشهای قبل، عبارتی از آخوندنیمچه فاشیست،
 حجت الاسلام عظیمی نقل کرده ایم که در اینجا تکرار میکنیم:
 " آغاز نبرد ما با کشتن کسروی شروع میشود .
 مرگ کسروی آغاز انقلاب فدائیان اسلام است .
 پس از آنهم عده ای از خیانتکاران را کشتیم .
 رزم آرا را ما کشتیم . نفت را ما ملی کردیم . اگر
 ما رزم آرا را نمیکشتیم، نفت ملی نمیشد ."
 در یکی از کتابهایی که اخیرا، بمنظور پرورش کودکان و
 نوجوانان با دروغ بافیهای جمهوری اسلامی، انتشار
 یافته است (۶۸) چنین میخوانیم:

" نواب صفوی " در روز ۱۶ اسفند ۲۹، رزم آرا و
 دکتر زنگنه، دو مانع ملی شدن نفت را بوسیله
 دو بار عزیزش، خلیل طهماسبی و نصرت الله
 قمی (۶۹)، بقتل رساندند. " نواب صفوی " پس
 از کشته شدن رزم آرا به تقویت جبهه ملی
 میپرداخت و دو بار زحمات زیاد، دکتر مصدق را بسمه
 نخست وزیری میرساند. " (" شهید نواب صفوی " ،

" سرگذشت شهدای اسلام از روحانیت شیعه برای
کودکان و نوجوانان "، انتشارات علمی،
(صفحه ۲۸).

ما بجای جوابگوئی به این خزعلات و به نمونه های بسیار
فراوانی از اینگونه که در کتابها، در روزنامه ها، در
برنامه های دستگاههای تبلیغاتی رژیم جمهوری اسلامی
و در سخنرانیهای رهبران ریز و درشت آن، در این زمینه
وجود دارد، همان شیوه ای را که در طی دو بخش قبل در مورد
ترور هژیریکا برده ایم، در اینجا دنبال میکنیم. در اینجا
پاره ای از رویدادها در سالهای ۲۸ - ۱۳۲۰ را در رابطه
با مقدمات نهضت ملی کردن صنعت نفت، مبارزات نمایندگان
اقلیت مجلس در دوازده روزه و پیاپی نزده علیه قرار دادهای
اسارت بار نفت، تشدید مبارزه ی طبقه ای در جامعه،
مبارزه ی دموکراتیک، ضد استعماری توده ها و فعالیتهای
نیروهای مترقی و آزادیخواه برای تأمین آزادی انتخابات
و غیره را به اختصار بررسی کرده ایم، و در اینجا نیز، در آغاز
به پاره ای از رویدادهای مهم در فاصله ی بین ۲۲ فروردین
۲۹ (اعلام نتایج قطعی انتخابات مجدد تهران) و هفتم
اردیبهشت (آغاز زمامداری مصدق)، در رابطه با مبارزات
ضد استعماری و دموکراتیک توده ها و حمایت همه جانبه ی
آنها از نمایندگان اقلیت مجلس شانزدهم، اشاراتی
میکنیم. (۷۰)

۲۲ فروردین ۲۹ - نتایج قطعی انتخابات مجدد
تهران اعلام شد و هشت تن از کاندیداهای مورد حمایت
جبهه ی ملی به مجلس راه یافتند.
۲۴ فروردین - علی منصور به نخست وزیری انتخاب

شود.

۴ اردیبهشت - اعتماد بکارگران کارخانه‌ی نساجی شاه‌سی، در حمله‌ی ماموران فرماندار نظامی، پنج تن از کارگران کشته و عده‌ای زخمی شدند.

در همین ماه، دانشجویان دانشکده‌ی پزشکی تهران اعتماد کردند و بطرف مجلس بر راه افتادند. سایر دانشجویان دانشگاه بمنظور پشتیبانی از آنها دست به اعتماد زدند.

۳۰ خرداد - لایحه‌ی قرارداد الحاقی گس - گلشائیان که در مجلس پانزدهم نام‌مانده بود، اینبار رنه توسط دولت بلکه بوسیله‌ی عده‌ای از نمایندگان طرفدار شرکت نفت به مجلس پیشنه‌ها شد. همان روز، دکتر مصدق خطاب به منصور گفت:

" دولت مسئول امور مملکت است و این لایحه هم یکی از مسائل مهم کشور است. باید این لایحه را دولت تأیید کند و نظریه‌اش را نسبت به آن بدهد. اکنون می‌بینیم بجای اینکه دولت پیشنه‌ها دکنند و بگویند من با این لایحه موافقم و باید طرح شود، عده‌ای از نمایندگان پیشنه‌ها د میکنند که مطرح شود".

علیرغم پرسشهای مداوم دکتر مصدق از منصور در اینکه با این لایحه "موافقید یا مخالف؟"، نخست وزیر از تفسیر افکار عمومی، همواره فقط به این جواب اکتفا میکنند:

" لایحه ایست که دولت سابق داده و مطرح هم شده است و حالا من تقاضا کرده‌ام که موردشورو مطالعه واقع شود تا نتیجه بگیریم."

در همین روز، بدنیا ل مخالفتهای دکتر مصدق و سایر

نمایندگان جبهه‌ی ملی مجلس لایحه‌را به کمیسیون نفت که ریاست آن با دکتر مصدق بود می‌فرستد.

۵ تیر - علی منصور بطور ناگهانی از نخست‌وزیری استعفا می‌دهد و چند ساعت بعد، فرمان زیر را ظرف شاه صادر می‌شود:

"جناب حاجی علی رزم‌آرا (۷۱)، نخست‌وزیر؛
نظریه اطمینانی که به کفایت و لیافت شما
داریم به موجب این دستخط بسمت نخست‌وزیری
منصوب و مقرر می‌داریم که در تعیین هیأت
وزیران اقدام و مطابق برنامه‌ی جدیدی که
اصول حکومت ملی را کاملاً تأمین نماید بسا
کمال جدیت و فعالیت، تحولات اجتماعی را که
مورد نظر است به موقع اجراء گذارید.
۱۳۲۹/۴/۵ - محمدرضا پهلوی"

جبهه‌ی ملی (در ساعت ۱۰ عصر هما‌نروز به امضاء دکتر مصدق)
و روز بعد آیت‌الله کاشانی، اعلامیه‌های شدیدالحنی در
مخالفت با نخست‌وزیری رزم‌آرا انتشار دادند.

۶ تیر - وقتی که "جناب حاج علی رزم‌آرا"، با
لباس غیرنظامی برای معرفی کا‌بینه وارد مجلس شد،
فریاد نمایندگان اقلیت (که ما دیکتا‌توری نمی‌خواهیم،
"بروازمجلس بیرون" و غیره)، یک لحظه قطع نشد.
مخالفت‌های شدید دکتر مصدق و سایر نمایندگان اقلیت، در
سرتاسر دوره‌ی حکومت چند ماهه‌ی رزم‌آرا بطور پی‌گیر و
بی‌وقفه، ادامه داشت. (۷۲)

۱۱ تیر - هانری گرییدی، دیکتا‌توریونان (۷۳)
سفیر کبیر جدید آمریکا در ایران، استوارت ام‌دی خود را به

شاه را تهداد .

۲۱ مهر - دکتر مصدق و چند تن دیگر از نمایندگان ،
دولت رزم آرا را استیضاح کردند .
۸ آبان - روزنامه‌ی بسوی آینده ، ارگان حزب توده
نوشت :

" با یددا نست که در شرایط فعلی وبا نفـسـود
بی حسابی که سیاستهای استعماری در ایران
دارند ، استیفای حقوق از شرکت نفت جنوب ،
خیال باطلی است ."

و در همان روزها ، جمال اما می ، سخنگوی امپریا لیسم انگلیس
در مجلس گفته بود :

" ملی شدن صنعت نفت ، حرف مفت است ،"

۹ آذر - در زمانیکه موضوع ملی شدن صنعت نفت بیش
از پیش مورد حمایت توده‌ها قرار میگرفت و کمیسیون نفت
مجلس ، مشغول تهیه‌ی گزارش مبنی بر رد لایحه‌ی قرارداد
گس - گلشائیان بود ، روزنامه‌ی بسوی آینده به امضا
کنندگان این گزارش هشدار داد که " پای یک ورقه‌ی
خیانت ، امضای خود را " خواهند نهاد .

۲۵ آذر - ده تن از رهبران حزب توده بنحوا سرار
آمیزی از زندان فرار کردند (در باره‌ی فرار "پیش‌آزان
توده‌ای" و نقش " دولت بیدار" رزم آرا در آن بعدا صحبت
خواهیم کرد) .

۲۹ آذر - کمیسیون نفت ، علیرغم هشدار روزنامه‌ی
بسوی آینده به اتفاق رزم آرا ، متن زیر را به مجلس شورای
ملی ارائه داد :

" کمیسیون نفت که طبق تصمیم ۲۹/۳/۳۰ مجلس

شورای ملی تشکیل شده است، پس از مذاکرات و مطالعات با این نتیجه رسید که قرارداد الحاقی ساعد- گس (۷۴) کافی برای استیفای حقوق ایران نیست لذا مخالفت خود را با آن اظهار میدارد - مخبر کمیسیون نفت، حسین مکی " ۳۰ آذر - هشت تن از نمایندگان جبهه‌ی ملی در مجلس متحصن شدند و مردم در خارج از مجلس به حمایت از آنها پرداختند .

۴ دی - دانشجویان دانشگاه تهران در مقابل مجلس اجتماع کردند و ضمن برگزاری میتینگی با شرکت مردم، خواستار ملی شدن صنعت نفت شدند .

۵ دی - وزیر دارایی رزم‌آرا با علم باینکه پس از گزارش کمیسیون نفت مبنی بر مخالفت با قرارداد الحاقی نمایندگان مجلس بخاطر حمایت گسترده‌ی مردم از تصمیم کمیسیون نفت، ناگزیر خواهند بود که این لایحه را رد کنند، چاره‌ای جز این ندید که لایحه‌ی مزبور را ز طرف دولت مسترد دارد و موزورانه اعلام کشد که دولت لایحه‌ای طبق قانون ۲۹ مهر ۱۳۲۶ بمنظور استیفای حقوق ایران تهیه و متعاقباً به مجلس تقدیم خواهد کرد . (۷۵)

۶ دی - روزنامه‌ی مردم نوشت :
 " اصولاً چگونه میتوان صنعتی را که درد سست
 امیریا لیستها باشد، ملی کرد؟ " (۷۶)
 (چند روز قبل از آن، رزم‌آرا در مجلس در همین زمینه
 اعلام داشته بود :

" ایرانی عرضه‌ی لوله‌نگ، ساختن را ندارد و ما
 کارخانه‌ی سیمان را نمیتوانیم اداره کنیم پس

چگونه ممکنست از عهده‌ی اداره‌ی صنعت نفت
برآئیم؟" .

۸ دی - میتینگ عظیمی در میدان بهارستان برپا شد. میدان و خیابانهای اطراف آن مملو از جمعیت بود. در این میتینگ از جمله دکتر حسین فاطمی و مهندس حسینی درباره‌ی ملی شدن صنعت نفت صحبت کردند، بویژه مهندس حسینی با آکا رواقام و ارائه‌ی نمونه مکزیک، عملی بودن ملی کردن صنعت نفت را بخوبی نشان داد. در پایان، قطعنامه‌ی سه‌ماهه‌ی میتینگ توسط مهندس زیرک زاده قرائت شد.

۱۶ دی - جوانان، دانش‌آموزان دختر و پسر دبیرستانها دانشجویان دانشگاه تهران و دانشسرای عالی در مقابل مجلس اجتماع کردند و خواستار ملی شدن صنعت نفت شدند.
۲۱ دی - تحت فشار فزاینده‌ی افکار عمومی، مجلس شورای ملی پیشنهاده‌ی راکه به امضاء چهل نمایندگان رسیده بود تصویب کرد که بر اساس آن کمیسیون نفت ملزم گردید که در ظرف دو ماه وظیفه‌ی دولت در مورد حل مسئله‌ی نفت را تعیین کند.

از این تاریخ تا ۱۶ اسفند، از یکطرف تظاهرات تقریباً هر روزه، در حمایت از نهضت ملی شدن نفت، در تهران و شهرستانها جریان داشت و از طرف دیگر، در همین فاصله، رزم آرا طی مذاکرات کلاما حرمانه با شرکت نفت انگلیس موافقت شرکت را برای امضاء قراردادی بر اساس ۵۰-۵۰ (نظیر قرارداد که کمی قبل از این تاریخ بین شرکت آمریکا و آرا مکو و عربستان سعودی منعقد شده بود) بدست آورد ولی ترجیح داد که اعلام رسمی این موافقتنامه را به

فرصتی که خود مناسبت تشخیص می‌دهد و اگر کند (۷۷). و مفاد این موافقتنامه، هشت ماه پس از ترور رزم‌آرا (در ۱۴ آبان ۳۰) برای اولین بار انتشار یافت (۷۸).

۱۶ اسفند - رزم‌آرا و قتی که به همراه اسدالله علم، برای حضور در مجلس ختم آیت الله فیض، یکی از روحانیون درجه اول کشور، وارد مسجد شاه شد، با گلوله‌ی خلیل طهما سبسی، عضو فدائیان اسلام به قتل رسید.

خلیل فهیمی، وزیر مشاور رزم‌آرا، به کفالت نخست‌وزیری تعیین شد.

پس از ترور رزم‌آرا و پس از مخالفت مجلس با نخست‌وزیری خلیل فهیمی و علی سهیلی، سه نفر برای نخست‌وزیری در نظر گرفته شدند: سیدضیاءالدین طباطبائی، حسین علاء و احمد قوام السلطنه که هر سه از مهره‌های شناخته شده‌ی انگلستان بودند. جالب است که بدانیم آیت الله کاشانی از سیدضیاءالدین طباطبائی، همدست رضاخان در کودتای ۱۲۹۹، حمایت میکرد:

"بارزترین امتیاز سیدضیاءالدین طباطبائی

این بود که آیت الله کاشانی نامزدی او را

برای نخست‌وزیری تأیید میکرد ولی شاه از او

میترسید... (۷۹)

۳۱ اسفند - بالاخره حسین علاء یکی از عاقدین قرار داد اسارت با ر ۱۹۳۳ (۱۲۱۲) و همکار تقی زاده، به نخست‌وزیری تعیین شد.

۲۲ اسفند - کمیسیون نفت (پس از انقضای مهلت دوماهی تعیین شده از طرف مجلس در ۲۱ دیماه) به مجلس شورای ملی اعلام داشت:

" نظریا اینکه ضمن پیشنهادات واصله به کمیسیون نفت، پیشنهاد ملی شدن صنعت نفت در سراسر کشور مورد توجه و قبول کمیسیون قرار گرفته و از آنجائی که وقت برای مطالعه در اطراف این اصل باقی نیست، کمیسیون مخصوص نفت از مجلس شورا یملی تقاضای دوماه تمدید مینماید."

۲۴ اسفند - مجلس شورا یملی با پیشنهاد فوق موافقت کرد و ماده ی واحده ی پیشنهادی کمیسیون نفت را به تصویب رساند.

۲۹ اسفند - ماده ی واحده از تصویب مجلس سنا گذشت. در همین روز، دولت علاء، در تهران برای جلوگیری از تظاهرات پرشور و شامانه ی مردم بخاطر این پیروزی، حکومت نظامی اعلام کرد.

در همین روز، شرکت نفت انگلیس، بطور ناگهانی درست در شب عید، ۳۰ درصد از حقوق ناچیز کارگران نفت بنسبت معشور را کسر کرد و کارگران بنده معشور دست به اعتصاب زدند. این اعتصاب در اولین روزهای سال جدید همچنان ادامه یافت. کارگران نفت در مسجد سلیمان، آبادان، هفتگل و غیره و نیز کارگران راه آهن خوزستان به حمایت از کارگران بنده معشور، اعتصاب کردند. دولت علاء بجای اعمال فشار به شرکت نفت، جواب خواسته های حق طلبانه ی کارگران را با گلوله پاسخ داد. در روز اول حمله ی نظامیان سه تن از کارگران کشته و عده ای زخمی شدند. با اینهمه، حمایت مردم خوزستان از کارگران اعتصابی هر روز اوج بیشتری میگرفت.

۴ فروردین ۳۰ - علاء در سرتا سرخوزستان نیز اعلام حکومت نظامی کرد.

۲۴ فروردین - علیرغم وجود حکومت نظامی، چهل هزار تن از کارگران نفت آبادان علیه شرکت انگلیس دست به اعتصاب زدند. این اعتصاب ۱۲ روز بطول انجامید. دولت علاء کارگران را به گلوله بست و در صبح و بعد از ظهر روز اول اعتصاب، ۸ تن از کارگران کشته و قریب ۵۰ تن دیگر زخمی شدند.

۲۶ فروردین - کمیسیون مخصوص نفت به ریاست دکتر مصدق، یک کمیسیون فرعی هفت نفری انتخاب کرد که طرح اجرای قانون ملی شدن نفت را تنظیم و به مجلس شورای ملی پیشنهاد کند.

۵ اردیبهشت - شاه و علاء که هر دو با ملی شدن نفت مخالف بودند، بدنبال مهلت دوماهی تعیین شده از طرف مجلس در ۲۴ اسفند، هنوز امیدوار بودند که در این فرصت، احساسات عمیق ضد امپریالیستی توده‌ها را خنثی کنند. ولی در این روز، مجلس شورای ملی وقتیکه طرح نه‌ماده‌ای مربوط به اجرای قانون ملی کردن صنعت نفت مبنی بر خلع ید از شرکت نفت جنوب را با اکثریت آرا تصویب کرد، آن امید به یاس مبدل گردید.

عصر همین روز، شیرد، سفیر انگلیس در تهران به‌سزد علاء شتافت. علاء به دکتر مصدق متوسل شد ولی مصدق بر تصمیم کمیسیون نفت پافشاری کرد. علاء جریان ملاقاتهای خود را با شاه در میان گذاشت و تصمیم خود به استعفا را به او اعلام داشت. شاه اصرار داشت که علاء را از تصمیم خود منصرف کند (۸۰).

۶ اردیبهشت - مجلس شورای ملی با ۷۹ رای (از میان ۱۰۰ نفر از نمایندگان حاضر)، دکتر مصدق را به نخست‌وزیری برگزید. دکتر مصدق قبول نخست‌وزیری را به تصویب طرح نه‌ماده‌ای خلع ید که از طرف کمیسیون نفت به مجلس پیشنهاد شده بود، موکول کرد. این طرح در همان جلسه‌ی مجلس به تصویب نمایندگان رسید.

همین رویدادهای (بسیار فشرده و مختصر) یکساله را در کنار ادعاهای ابلهانه‌ای که در آغاز این بخش آورده‌ایم قرار دهید (و یکبار دیگر آن چند عبارت را بخوانید) تا مفهوم واژه‌ی "قاحت" در تمامی ابعادناشناخته و بسیار نکردنیش روشن شود (۸۱).

نهضت ملی شدن نفت و روی کار آمدن دکتر مصدق، از مبارزات پیگیر و پر شور ضد استبدادی و ضد استعماری بوده‌ها از فعالیت‌های خستگی‌ناپذیر نمایندگان اقلیت در ادوار چهارده و پانزده و شانزده مجلس (به پشتگرمی حمایت مردم) و از تضاد دولت امپریالیستی انگلیس و امریکایی و استغاده‌ی درست دکتر مصدق (در آن ایام) از این تضاد نشأت گرفته است.

مبارزات دموکراتیک و ضد امپریالیستی توده‌ها آنچنان باشکوه و توفنده بود که حتی مصطفی قاجار بعنوان "عضو شرکت" که "وظیفه‌ی خود" میدانست در مذاکراتش با "مستر گیس"، "لرد استوارت الموند"، "نارتگرافت" (رئیس کل شرکت نفت انگلیس) و در نامه‌ی بسیار مفصل خود به مدیران شرکت نفت در لندن، ضمن اعلام سرسپردگی اش

" حسن مآل اندیشی و دوربینی " را به " شرکت " توصیه‌کنند تا بین ایران و شرکت ، " تفاهم کامل " برقرار گردد . مثلاً ضمن مذاکرات خودبا شپرد ، سفیر انگلستان در تهران به او چنین میگوید :

" ... احساسات عمومی را نسبت به شرکت نفیست متذکر شدم و گفتم اگر دولت ((ایران)) هم بخواند در این امر کوتاهی کند ، احساسات عمومی آنرا مجبور به عمل خواهد کرد . "

و در جای دیگر مینویسد :

" در یکی از مذاکرات خودبا گنس ، سعی کردم که به او بفهمانم اجرای این قانون ((مهر ۱۳۲۶)) بواسطه ی پشتیبانی شدیدی که احساسات عمومی از آن میکنند یک امر حتمی است و اگر دولتی در این امر مسا محه کند ، دولتهای بعدی توانا نمی‌آید ماهی سیاست مسا محه را نخواهند داشت ، "

(تا کیدها از ماست)

نگفته پیدا است که مصطفی فاتح نه تنها کمترین دلیلی برای برجسته کردن مبارزات پرشکوه توده‌ها نداشته بلکه مانند ربا بان انگلیسی خود از او جگیری آن رنج میبرد . تازه عیارات فوق مربوط به سه سال ونیم قبل از ملی شدن صنعت نفت میباشود و نه مربوط به زمان او جگیری مبارزات ضد استعماری توده‌ها در سالهای ۲۹ - ۲۸ یعنی دوره‌ای که در این بخش ، مورد بحث ماست .

کمونیستهای که به یکی از اکتشافات عظیم بشری ، ماتریالیسم تاریخی ، مسلح اند و با دید علمی به پدیده‌ها

مینگرند بخوبی میداند که تحولات اجتماعی منبعش از پروسه‌ایست که از حرکات توده‌ها در طول زمان و مبارزات اجتماعی آنان، تضادهای هیأت‌ها کمه و عدم توانائی آنان در حل این تضادها (عمدتاً بخاطر تشدید مبارزه‌ی طبقاتی در جامعه)، شکل ساخت‌ها معه و میزان تکامل یا عقب‌ماندگی آن کیفیت مبارزه‌ی طبقاتی و سطح آگاهی توده‌ها و غیره شکل میگیرد و فقط در روزهای از تاریخ است که بصورت شورشها، قیامها، و انقلابها متبلور میگردد. اما کسانی که از فلسفه‌ی "الخير ما وقع" پیروی میکنند، در عوالم ما وراء الطبيعة به سیرانفاق و انفس مشغولند و دنیا را از زوایای تنگ دید خود نظاره میکنند، طبیعی است که در زمینه‌ی مسائل تاریخی نیز خود را به معادلات ساده‌ای نظیر: ۱۳ آبان ۲۸ (ترور هژیر) + شانزدهم اسفند ۲۹ (ترور رزم‌آرا) = نهضت ملی کردن صنعت نفت و یا ۱۵ خرداد ۴۲ + "هجرت امام" (در فلان تاریخ) + ۲۲ بهمن ۵۷ = انقلاب اسلامی دلخوش دارند.

ولی بطوریکه در دو بخش قبل و این بخش، در تصویر هر چند ناقص و مختصر و فشرده‌ی مبارزات توده‌ها از شهریور ۲۰ تا زمان ملی شدن نفت دیده‌ایم، پروسه‌ای که لااقل از سال ۲۳ (در مورد نهضت نفت و نه در مورد نهضت ضد امپریالیستی توده‌ها بطور کلی) آغاز شد، نمیتوانست (با توجه به عوامل نیرو دهنده و بازدارنده)، با یا بدون ترور رزم‌آرا به ملی شدن صنعت نفت منتهی نشود، و قتی که حزب توده با قدرت بزرگی که در آن ایام داشت نتواند در مقابل آن جنبش بالنده و توفنده سدی ایجاد کند دیگر حساب (اگر گذاری در جهت معکوس) چند تروریست فدائی اسلام، کاملاً روشن است.

و برای سرکوب چنان جنبشی نیز، نه یک ترور (مثلاً ترور دکتر مصدق و یا ترور دکتر حسین فاطمی)، بلکه بطوریکه در زمان کودتای ۲۸ مرداد دیده ایم، یک قدرت عظیم و جهنمی لازم بود: خیانت رهبری حزب توده + اشتباهات بزرگ و فاجعه آمیز دکتر مصدق و جبهه ملی + خیانت آیت الله کاشانی و روحانیت در مجموع + وحدت امپریالیسم انگلیس و آمریکا و نوکران، سرسپردگان داخلی آنها (شاه و دربار دکتربقایی ها و جمال امامی ها، شعبان جعفری ها و طبیب رضایی ها، نواب صفوی و گروه انشعابی فدائیان اسلام به طرفداری از آیت الله کاشانی و غیره و غیره) + سکوت توأم با رضای رفیق استالین !

در بخش آینده میکوشیم موضوع ترور رزم آرا را در ابعاد دیگری مورد بررسی قرار دهیم: رزم آرا چرا و چگونه به نخست وزیری رسید؟ در چه شرایط و تحت چه الزامی امپریالیسم آمریکا و شاه، در آغاز، بر سر حکومت رزم آرا با امپریالیسم انگلیس به توافق رسیدند؟ به چه دلایلی رزم آرا از همان آغاز روی کار آمدن به شوروی نزدیک شد؟ رزم آرا از پیرو بال دادن به حزب توده چه هدفی را دنبال میکرد؟ نقش آمریکا و شاه (و چاکر دربار روی، ا سدا لله علم) در ترور رزم آرا چه بود؟ مذاکرات محرمانه رزم آرا با شرکت نفت انگلیس و موافقت شرکت با قراردادی بر اساس تنصیف عواید، در این ترور چه نقشی داشت؟ خلاصه اینکه: مسئله ترور رزم آرا که بدستور آیت الله کاشانی و بدست فدائیان اسلام صورت گرفت، با شناخت دوستان و طرفداران رزم آرا

در زمان ترور (انگلستان، شوروی و حزب توده) و دشمنان
اجباری یا واقعی او (امریکا، شاه، بخشی از رهبران
جبهه ملی و آیت الله کاشانی) قابل تبیین است و نه در
رابطه با خزعبلاتی که امروز در رژیم جمهوری اسلامی
فراوان دیده و شنیده میشود و ما چند نمونه از آنها را در
آغاز بخش حاضر ذکر کرده ایم.

(۷)

علت واقعی ترور رزم آرا: شناخت دوستان و دشمنان او

در بحثهای پیسی این سلسله مقالات به وارونه نویسی ها و مسح بدیهی ترین و فایع تاریخی در جمهوری اسلامی، به ماجرای ترور کسروی و رابطه آن با "کشف الاسرار" آیت الله خمینی، به فرمانبرداری فدائیان اسلام از آیت الله کاشانی تا قبل از حکومت مصدق، و علل و انگیزه های واقعی اختلافات بعدی آنها، و به قضیه ترور هژیر و نعل وارونه زدنهای امروزی در زمینه ابطال انتخابات دوره شانزدهم در تهران و موفقیت دکتر مصدق و سایر کاندیداهای مورد حمایت جبهه ملی (از جمله آیت الله کاشانی) در انتخابات بعدی، سخن گفته ایم.

در بخش قبل، درباره رزم آرا، چند نمونه بعنوان مشتق از خروارها لاطاللات رایج در رژیم جمهوری اسلامی (از جمله بیانات آخوندنیمچه فاشیست آیت الله عظیمی: "اگرما رزم آرا را نمی کشتیم بغی ملی نمیشد") را نقل کرده ایم. در آنجا بجای پاسخگوئی مستقیم به آن خرده فرمایشات

ترجیح دادیم پاره‌ای از رویدادها و وقایع مهم تاریخی، و تصویری از مبارزات پیگیر و پیرشور توده‌ها در فاصله‌ی بعد از انتخابات مجدد تهران (فروردین ۲۹) و آغاز نخست وزیری دکتر مصدق (اردیبهشت ۳۰)، در رابطه با ملی شدن صنعت نفت را ارائه دهیم. و در دو بخش قبل از آن خلاصه فشرده‌ای از وقایع مهم تاریخی و مبارزات ضد استعماری و دموکراتیک توده‌ها بعد از شهریور ۲۰ تا زمان انتخابات مجدد تهران (فروردین ۲۹) و تلاش‌های نمایندگان اقلیت در دوارجه‌ها رده‌وپا نزده را نقل کرده‌ایم. از مجموعه این فاکت‌های تاریخی بود که در بخش قبل نتیجه‌گیری کردیم: پروسه‌ای که لا اقل از سال ۲۳ (در مورد نهضت نفت، نهضت ضد استعماری توده‌ها بطور کلی) با تصویب طرح ممنوعین اعطاء هرگونه امتیاز بدول خارجی، آغاز شد نمیتوانست با یا بدون ترور رژیم آرا (با توجه به عوامل با زدارنده و نیرو دهنده و درنگش دیا لکتیکی به تاریخ)، به ملی شدن صنعت نفت منتهی نشود. درهما نجا گفته‌ایم و قتی که حزب توده با آن قدرت عظیم خود در آن ایـــــام نتواند (در جهت منفی) در مقابل جنبش گسترده و آج گیرنده و توفنده توده‌ها مانعی ایجاد کند، دیگر حساب دوتا و منفی ترورست فدائی اسلام (در جهت ایفاء نقش مثبت) کاملا روشن است. دل تنگ و دهان گشادویی درود روازه عملیه و اکره‌های جمهوری اسلامی هرچه می‌خواهد بگوید ولی واقعیت تاریخی اینست که فدائیان اسلام، در فاصله دهساله حیات خود یعنی از زمان تشکیل تا تلاشی (۳۴ - ۲۴)، در بهترین حالات، دانسته یا ندانسته، نقشی بیش از مزدور نداشته‌اند. در این بخش فدائیان اسلام را موقتا در پستوی تاریخ

رها میکنیم و میکوشیم تروریزم آرا را از یک زاویه دیگر، مورد بررسی قرار دهیم: (۸۲) مسئله‌ی تروریزم آرا با شناخت دوستان و طرفدارانش در زمان ترور (انگلستان، شوروی و حزب توده) و دشمنان اجباری یا واقعی او در همان ایام (امریکا، شاه، بعضی از رهبران جبهه‌ی ملی و آیت‌الله کاشانی) قابل تبیین است و نه مطلقاً در رابطه با خزعبلاتی که امروزه در رژیم جمهوری اسلامی فراوان دیده و شنیده میشود.

بطوریکه در بخش قبل دیده‌ایم، مبارزات دکتر مصدق و سایر نمایندگان جبهه‌ی ملی به پشت‌گرمی حمایت پرشورو گسترده‌ی توده‌ها از تزم ملی کردن صنعت نفت، چنان شدت یافته بود که لایحه‌ی قرارداد الحاقی نه توسط نخست‌وزیر بلکه توسط عده‌ای از نمایندگان طرفدار سیاست انگلیس در مجلس مطرح شد، و بطوری که قبلاً دیده‌ایم علی منصور از ترس توده‌ها حتی جرئت آنرا نداشت که بعنوان رئیس دولت بگوید با این لایحه موافق است یا مخالف. در یک چنین آجم‌سیاسی بود که فرمان نخست‌وزیری "مردم مقتدر ارتش ایران" با توافق انگلیس و آمریکا و شاه (و هر یک با انگیزه‌های متفاوت) در ۵ تیرماه ۲۹ صادر شد.

بعد از آغاز جنگ کره، در بهار ۲۹، امپریالیسم انگلیس و آمریکا، مجبور شدند که تضا دو کشمکش خود بر سر نفت ایران را بطور موقت کنار بگذارند و در کنفرانس لندن، بویسن و آچسن (وزرای خارجه‌ی انگلیس و آمریکا) به یک سلسله توافقی‌هائی رسیدند که از جمله‌ی این توافقی‌ها، روی‌کسار آمدن یک "مردم‌مقتدر" در ایران بود. و این "مردم‌مقتدر" در آن ایام کسی جز سپهبد رژیم آرا، مهره‌شناخته

شده و قابل اعتماد امپریالیزم انگلیس، نبود. در دوره ای که هر چند ما هیکیا نخست وزیری عوض میشد، او بمدت ۶ سال با قدرت تمام در اسارت ستاد ارتش باقی مانده بود و علاوه بر ارتش، شهربانی و ژاندارمری را عملاً در جنگ خود داشت. رزم آرا از ستاد ارتش مستقیماً به نخست وزیری رفت. ششم تیر، روز بعد از صدور فرمان نخست وزیری او، روزنامه‌های نیویورک تا یمن نوشت:

"... از هم گسیختگی اوضاع ایران تحت اداره و هدایت گروهی از سیاستمداران حرفه‌ای و غیر قابل اطمینان، کارایران را به آن درجه از فساد و بدبختی رسانده است که اکنون دانسته شده است که جز رئیس ستاد ارتش کسی دیگر نخواهد توانست ایران را از این اوضاع اسف‌بار نجات دهد... در این نکته شکی نیست که رزم آرا لایق آنست که برای جلوگیری از متلاشی شدن و تجزیه‌ی حکومت ایران، حکومت دیکتاتوری برقرار کند..." (۸۳)

محمد رضا شاه در آن وقت هنوز مترسکی بیش نبود، کم و بیش به احمد شاه شهابت داشت. و سپهبد رزم آرا به سردار سپه (و خواهیم دید چرا شاه بعد از این امر بوحشت افتاد و به جرگه افرا دونیروهای پیوست که با انگیزه‌های متفاوت در صدد نابودی رزم آرا بودند). رضا شاه ما موریت داشت که قرارداد ۱۹۳۳ را به ایران تحمیل کند، و رزم آرا ما موریت داشت که کار لایحه‌ی قرارداد الحاقی (۱۹۳۳) را از بن بست خارج کرده و کار آنرا به برقیمت یکسره کند، بیهوده نبود که دکتر مصدق و جبهه‌ی ملی از همان روز اول، حکومت رزم آرا

رایک " شبه کودتا " و تدارک مقدمات دیکتاتوری جدید قلمداد کردند .

اما اشتباه امپریالیسم انگلیس در این بود که شرایط جامعه و سطح آگاهی توده ها در ۱۳۲۹ با ۱۲۹۹ تفاوت های اساسی داشت .

رزم آرا با حمایت امریکا بر روی کار آمده بود ولی از همان آغاز ، سیاست دوری از امریکا و نزدیکی به شوروی را در پیش گرفت . نخست وزیر جدید (تحت رهنمود امپریالیسم انگلیس) می اندیشید که با دادن پاره ای امتیازهای درجه دوم به شوروی ، امپریالیسم نوپای امریکا که " سهم " خود را از نفت جنوب طلب میکرد ، از میدان مبارزه ی نفتی ایران کنار خواهد زد . در زمینه ی داخلی نیز تصمیم داشت با تقویت حزب توده ، جبهه ملی را متلاشی کند . امپریالیسم انگلیس و رزم آرا ، در مورد اخیرالذکر ، مرتکب دو اشتباه عمده در محاسبه شدند :

- ۱ - رهبران جبهه ی ملی را از یک قماش تصور کردند یعنی دکتر مصدق و برخی از یاران صدیق و غیروابسته ی او را با دکتر بقایی ها ، حائری زاده ها ، مکی ها عوضی گرفتند .
- ۲ - احساسات عمیق ضد امپریالیستی توده ها و کشتن فوق العاده ی شعار " ملی کردن نفت در سراسر کشور " حتی در میان هواداران صادق حزب توده را دست کم گرفتند .

سیاست خارجی دولت رزم آرا ، از یک طرف از تضاد دیر پای امپریالیسم های انگلیس و امریکا بر سر تقسیم منابع نفتی جنوب ایران و از طرف دیگر ، از همخوانی سیاست انگلیس و شوروی از شهریور ۲۰ به بعد در ایران ، نشأت

میگرفت (در مورد اخیر الذکر در بخشهای قبل سخن گفته ایم).

نخست وزیر جدید با اولین سفیر خارجی که ملاقات کرد سادچیکف، سفیر شوروی بود. و این امر مورد سوء ظن شدید آمریکا قرار گرفت، و اولین تخم بدبینی کاشته شد. این ملاقات و ملاقاتهای مکرر بعدی با سفیر شوروی غالباً محرمانه و بدون حضور شخص ثالث انجام میگرفت زیرا که رزم آرا بخاطر تسلط بزبان روسی، به مترجم نیازی نداشت. رزم آرا، در نزدیکی به شوروی همان سیاست روباه پیر، قوام السلطنه را دنبال میکرد. با این تفاوت که قوام السلطنه با وعده سرخرمن توانسته بود که سر " رفیق استالین " کلاه بگذارد و جنبشهای دموکراتیک آذربایجان و کردستان را متلاشی کند ولی رزم آرا برای درهم کوبیدن نهضت نفت، دیگر نمیتوانست به وعده های تو خالی اکتفا کند. از این نظر، بر سر اعطای امتیازات " کنکرت " با سفیر شوروی در تهران بطور جدی به مذاکره نشست و این مذاکرات در محیطی بسیار دوستانه ادامه یافت. برای اینکه مستند تر سخن گفته باشیم، اهم این امتیازات " کنکرت " را از قول ایوانف، مورخ رسمی شوروی، نقل میکنیم: (۸۵)

- ۱ مضاء موافقتنامه ای بازرگانی با شوروی در ۴ نوامبر ۱۹۵۰ ((۱۳ آبان ۲۹))
- لغو قرارداد کمپانی آمریکا " اورسیزکون سالتانس اینکورپوریتد " که مسئول بررسی و تهیه برنامه های هفت ساله ای ایران بود در اوایل ۱۹۵۱ ((دیماه ۲۹))
- درخواست ترک مستشاران آمریکائی از ایران .

- اعلام تصمیم ایران مبنی بر عدم پذیرش کمکهای آمریکا از طریق گرییدی، سفیر آن کشور در تهران .
- احضار فوری افسران ایرانی، که در آمریکا دوره‌ی تعلیمات نظامی را میدیدند به تهران .
- قطع برنامه‌های " صدای آمریکا " ((از رادیو تهران))
- بر امتیازات فوق بایده یک امتیاز مهم دیگر را نیز اضافه کنیم: در جریان جنگ کره، رزم‌آرا درخواست آمریکا مبنی بر اعزام سربازان ایرانی به کره را نپذیرفت و مراتب را تلگرافی به دبیرکل سازمان ملل متحد اطلاع داد.
- علاوه بر امتیازات " کنکرت " مذکور در فوق رزم‌آرا در جریان مذاکرات خود با شوروی یک مقدار وعده نیز داده بود. ما این وعده‌ها را نه از قول خود، بلکه از منابع شوروی یعنی از قول روزنامه‌ی " گراسنا یا آرمیا "، ارگان ارتش سرخ، که مقاله آن در همان ایام از رادیو مسکو نیز خواننده شده بود، نقل میکنیم:
- اعزام افسران ایرانی برای تعلیمات نظامی به شوروی .
- خرید سلاحهای جدید شوروی بجای سلاحهای کهنسهی آمریکائی .
- اعطای امتیاز نفت شمال به شوروی .
- (و یک وعده‌ی دیگر را به وعده‌های فوق اضافه کنیم: رفع اختلافات مرزی بین ایران و شوروی) .
- ارگان ارتش سرخ، وعده‌های متقابل شوروی به ایران را (بخاطر این دوستی و صمیمیت " رزم‌آرا) بشرح زیر

ذکر میکند :

- پرداخت تمامی خسارات چنان جنگ که ارتش شوروی
به ایران وارد کرده بود .

- استرداد طلاهای ایران ((همان طلاهایی که پس از
کودتای ۲۸ مرداد به حکومت سرلشگرزاهدی تحویل شد)) .

- استرداد افسران و سربازان ایرانی که به شوروی
گریخته بودند به مقامات ایرانی .

جزء مکمل سیاست خارجی رژیم آرا، بطوریکه گفته شد،
سیاست داخلی او بود؛ درجبهه داخلی، برای درهم کوبیدن
خواسته های ضد استعماری توده ها امتیازاتی به حزب توده
میداد تا از این طریق یک جبهه ی قوی ضد مصدق بسازد .
حکومت رژیم آرا، روزنامه های طرفدار جبهه ی ملی را
توقیف و مدیران آن از جمله دکتر فاطمی را دستگیر میکرد و
ما موران مخفی شهربانی شبها به چا پخانه های آنها بیورش
میبردند . کارجانی رسید که دکتر مصدق به نمایندگان
جبهه ی ملی دستور داده که (با استفاده از حق مصونیت
پارلمانی) این چا پخانه ها را خانه های خود اعلام کنند و
حتی تهدید کرد که در صورت ادامه ی اختناق، خود او سایر
نمایندگان جبهه ی ملی در خیابانها به فروش روزنامه های
طرفدار جبهه ی ملی خواهند پرداخت . رژیم آرا، در مقابل
این سرکوبها نسبت به روزنامه های جبهه ی ملی، به نشریات
حزب توده هر چه بیشتر میدان میداد . روزنامه های نظیر
مصلحت، نیسان، پیک ملخ، بسوی آینده و حتی و بدون
گرفتاری انتشار می یافت (۸۶) .

با آنکه حزب توده رسماً غیرقانونی بود (۸۷)، در میدان بهارستان میتینگ برپا میداشت و سازمانهای علمی آن نظیر سازمان هوا داران صلح، آزادانه فعالیت میکردند. در ۲۵ آذر ۲۹، ده تن از رهبران حزب توده از زندان فرار کردند. این آنچنان اعجاب انگیز بود که سناریوی استادانهای ساخته و پرداخته و اعلام شده در همان ایام توسط حزب توده، در مورد چگونگی این فرار، نمیتوانست همگان را قانع کند و حتی برای اعضاء و هواداران حزب سؤال برانگیز نباشد. بویژه اینکه نقشه‌ی فرار "پیش‌تازان" توده‌ای "مدتی قبل از انجام آن، توسط دکتر فاطمی در باختر امروز افشاء شده بود" (۸۸).

آنچه در مجلس توسط نمایندگان اقلیت و در روزنامه‌های طرفدار جبهه‌ی ملی در زمینه‌ی چگونگی این فرار و دست داشتن رزم‌آرا در آن عنوان شد، بصورت "تهمت" و "دشنام" و در بهترین حالت بصورت "حدس" و "احتمال" باقی ماند تا اینکه ۶ ماه بعد، درگونی‌های سدان، مدارک جرم بیرون آمد:

"در مصاحبه‌ی مطبوعاتی (۳۰/۴/۹) از طرف دولت: «اوراق و اسناد مدارکی در اختیار مخبرین گذاشته شد که عموماً نامهای مبادله شده بین روسای انگلیسی شرکت سابق نفت بود. یکی از این نامها همان طور که اشاره شد حمایت از فرار رهبران حزب توده توسط شرکت نفت انگلیس و با کمک مرحوم رزم‌آرا داشت و بایدها اطلاع برسد که رهبران حزب توده در زندانهای شهرهای دوردست (پراکنده) بودند و

هرچه درخواست میکردند که زندانها را بجای سی
بهتر انتقال دهند، موافقت نمیشد تا اینکه
ناگهان همه آنها را در زندان قصر گردآورده و
و فراری دادند. (۸۹)

در نامه‌ای که بخشی از آنرا قبلاً نقل کرده‌ایم، میبینیم که
شرکت نفت انگلیس (به کمک رزم‌آرا) نه تنها رهبران
حزب توده را فراری میداد، بلکه برای آنها مخفیگاه هم
فراهم میکرد:

" یزدی به منزله‌ی پدر روحانی این حزب پس
از مرگ سلیمان میرزای اسکندری مشهور است،
او یکی از رهبران جمع توده‌ای میباشده که به
توصیه‌ی ما از طرف رزم‌آرا آزاد شدند. مثلاً رالیه
اکنون در محلی بنام شهریار نزدیک تهران
مخفی میباشد. او با یکی از ماشینهای سر بسته
شرکت نفت انگلیس و ایران، به تهران آمد
بطوریکه کسی سوءظن در بودن او در تهران نبرد
در آینده قراست که ما به ملاقات او برویم زیرا
که احتمال قوی می‌رود که افراد حزب او را ببینند.
افراد حزب او عقیده دارند که ما میرده‌ی ما در
روسیه یا در فرانسه هست ولی همینکه یک مرتبه
مثلاً رالیه دیده شدن می‌توانیم جلوگیری از انتشار
خبر را بنمائیم. " (۹۰)

اما "افراد حزب" یعنی اعضاء پر شور و صادق و فداکاری
که بخاطر تحقق آرمانی بزرگ به حزب توده پیوسته بودند در
آن ایام نمیتوانستند حتی بذهن خود را هدیه دهند که به دام
جانوران مخوفی بنام رهبران حزب گرفتار آمده و بقبول

دکتر فاطمی، با زیجی " جناح انقلابی شرکت نفت " (۹۱) شده اند و خیال میکردند هر شعار خائنانهای که در روزنامه‌های حزب بیاید و حتی منزل است و بقول همان دکتر فاطمی، گویا " کارل مارکس یا لنین " تعالیم عالیهی خود را در صفحات بسوی آینده نشر میدهند، در صفحاتی که تهیهی کاغذ و هزینهی چاپ آنرا شرکت نفت انگلیس به منظور استقرار سوسیالیسم در ایران، خیرخواهان متقبل میشد و احسان طبری (همین احسان طبری امروزی) مبالغ پرداختی از طرف شرکت نفت انگلیس برای مطبعه‌ی سری در آبادان را "دلیل بالارفتن" تیراژ "روزنامه‌ی رزم" ناکافی میدانست. چه کسی میتواند این کلمات را بخواند و بخود نلرزد و بغض گلویش را نفشارد.

تردید نیست که در ترور رزم‌آرا، امپریالیسم انگلستان کمترین نقشی نداشت، چرا که رزم‌آرا بهترین و مطمئن‌ترین مهره آن بود. ترور رزم‌آرا امپریالیسم انگلستان را سراسیمه کرد، چرا که آخرین تیر ترکش خود را از دست داده بود. رادیولندن گفت: "در انگلستان، آگاهان به امور ایران، این فاجعه را با انزجار و نگرانی تلقی کردند." ترور رزم‌آرا شوروی را بشدت خشمگین کرد، رادیو مسکو با نقل مقاله‌ی ارگان ارتش سرخ (که در صفحات قبل ستوری از آنرا به مناسبت دیگر آوردیم) خشم و نا راحتی خود را بیان داشت:

"رزم‌آرا افسری کفایتی بود... رزم‌آرا در نظر نداشت حکومت دیکتاتوری در ایران برقرار

سازد... امپریالیستهای امریکائی مانع از این نقشه‌ها ((نزدیکی رزم‌آرا به شوروی)) میشوند و او را تهدید می‌کردند که اگر بیش از این به روسها نزدیک شود دولت امریکا نه تنها هیچ گونه کمکی به وی نخواهد داد بلکه موجبات از بین رفتن او را نیز فراهم خواهد ساخت بدیهی است اگر دشمنان دوستی شوروی و ایران که همان اربابان "وال استریت" میباشند، رزم‌آرا را از بین نمی‌بردند هیچگاه در تار و پود ایران دوستی شوروی و ایران به پای فعلی یا آینده نمیرسید.

ایوانوف، مورخ رسمی شوروی، پس از ذکر اقدامات مثبت رزم‌آرا در جهت نزدیکی با شوروی، مینویسد:

"اعمال چنین سیاستی از جانب رزم‌آرا در راه اجرای نقشه‌های امریکائیها در ایران موانع جدی بوجود آورد. این امر باعث شد که امپریالیستها به روشی که معمولاً برای رسیدن به هدفهای خود از آن استفاده میشد یعنی ترور متوسل شدند. در تاریخ ۷ مارس ۱۹۵۰ ((۱۹۵۱)) آنها رزم‌آرا را در یکی از مراسم مذهبی ترور کردند." (۹۲)

برای اینکه خشم و ناراحتی شدید شوروی از ترور رزم‌آرا بیشتر نمایان گردد باید اضافه کنیم که روزنامه پراودا پس از کشته شدن رزم‌آرا در سرمقاله‌ای به تجلیل از رزم‌آرا پرداخت و این اولین بار بود که پراودا، سرمقاله‌ی خود را به قتل یک نخست وزیر خارجی اختصاص میداد. چنین امری نه قبل و نه بعد از آن (حتی در مورد ترور کندی) هرگز دیده شد. (۹۳)

و با آنچه گذشت، نگفته پیدا است که حزب توده و با نسد مخفی تروریستی کا مبخش - کیا نوری نیز مطلقا در ایسن ترور نقشى ندا شت و نمیتوانست داشته باشد. خلاصه اینکه: هیچ دلیلى وجود ندا رد که از طرف جبهه‌ی دوستان و طرفداران رزم‌آرا (انگلستان، شوروی و حزب توده) کمترین خطری او را تهدید کرده باشد.

دربخش بعدی، با معرفی دشمنان اجباری یا واقعى رزم‌آرا یعنی امپریا لیسم آمریکا، محمدرضا شاه، بخشی از رهبران جبهه‌ی ملی (نظیر بقایی‌ها و حائری زاده‌ها) و آیت الله کاشانی خواهیم دید که هریک از آنها چه منافعی ازنا بودی رزم‌آرا داشته‌اند. خواهیم دید چه افرادی را نیروهاىی (وبه چه دلیل) از کشته شدن رزم‌آرا اجبارا خوشحال شدند. در آنجا به الکی خوشهای آنروزی و امروزی موقتاً زیاد توجه نخواهیم کرد. و این حرف به آن معنا نیست که به آنها بی توجه باشیم. "از هر چه یگذری سخن دوست خوش تراست". چرا که یک لحظه فرا موش نمیکنیم که بحث ما در این سلسله مقالات درباره‌ی فدائیان اسلام است، ما یک لحظه فرا موش نمیکنیم که در دوران با سعادت جمهوری اسلامی و در سایه‌ی پیر خیر و برکت ولایت فقیه زندگى میکنیم (۹۴) و یک لحظه فرا موش نمیکنیم که ترور رزم‌آرا بزرگترین سندا فتخا رفدائیان اسلام و یکی از عالیترین مانده‌ها برای نشخوار دستگا ههای تبلیغاتی رژیم جمهوری اسلامی است.

(محمد مهدی عبدخدایی، ضارب دکتر حسین فاطمی

"استعما را نگلیس در آنروز (بعد از تشرور
 رزم آرا) آگاه شد که در ایران مبارزه‌ی مسلحانه
 مانده به شیوه‌ی خلقی‌ها بلکه به شیوه‌ی
 "وقا تلوا ائمه الکفر" جریان پیدا کرده است
 و تداوم دارد." (۹۵)

بنابراین، در بخش آینده، ضمن معرفی دشمنان
 اجباری یا واقعی رزم آرا و بررسی انگیزه‌های دشمنی
 آنها، همچنین خواهیم دید که سرنخ مبارزه‌ی مسلحانه‌ی
 قاتلین "ائمه الکفر" (در آن مقطع) از کجا کشیده
 میشد و از کجا مین‌آخور تغذیه میکردید.